

(متن سخنرانی در شب هانا آرنت)

سلام عرض می‌کنم خدمت همه خانمها و آقایان و دوستان و ارجمندانی که تشریف آورده‌اند. خوشحال هستم که بار دیگر فرصتی پدید آمده است که گردهم بیاییم و با همدیگر صحبت بکنیم. من چندین بار تا به حال راجع به هانا آرنت صحبت کرده‌ام و هر بار حیفم آمده است که این نکته را در آغاز ذکر نکنم که هانا آرنت نفس گرد آمدن را مبارک می‌شمرد. پراکندگی و عدم ارتباط را عامل اصلی شر، بیگانگی از جهان، بیگانگی از خود، بیگانگی از انسانیت می‌دانست. و برای همین هم همانطوریکه جناب آقای فولادوند گفتند نوع ویژه‌ای از اخلاق در تمام نوشته‌های هانا آرنت جریان دارد. و انصافاً می‌شود گفت که کمتر اندیشمندی را می‌شود در عالم سیاست پیدا کرد که این همه عناصر اخلاقی را در نظریهٔ سیاسیش، یا در تحلیل‌های سیاسیش، جای داده باشد و به آن پرداخته باشد. مکرراً در آثار هانا آرنت به لغاتی مثل Responsibility (مسئولیت)، Judgement (داوری) Friendship (دوستی) و از این قبیل اصطلاحات برمی‌خوریم که همه‌شان بار اخلاقی دارند. خوشبختانه صحبت دکتر فولادوند به من این مجال را داد که از بسیاری از مقدمات صرف نظر کنم و به نوعی دنبال سخن ایشان را بگیرم. هانا آرنت برای انسان جز مسئولیت فردی، مسئولیت جمعی هم قائل بود. اما نه در این معنا که مسئولیت جمعی می‌تواند ما را از مسئولیت فردی ماند. یعنی این ادعا که ما مهره‌ای از یک دستگاه هستیم و اگر من نبودم کس دیگری هم همین کار را می‌کرد. اما مسئولیت جمعی در این است که ما در موقعیتی قرار می‌گیریم که به ناگزیر چنین



● خشایار دیهیمی در مراسم شب هانا آرنت (عکس از سالی بیدار وطن)



● ناهید طباطبایی - ناهید توسلی و سودابه اشرفی در شب هانا آرنت

تهدیدهایی در جامعه ما بیشتر می‌شود. کدام جوامع هستند و در چه شرایطی است که آیشمانها تولید می‌شوند؟ یکی از ویژگیهای هانا آرنت این است که بسیاری از اندیشه‌هایش برگرفته از تجربه شخصی‌اش است. یعنی درنگ کردن و تأمل کردن در آن دورانی که می‌زیست، در آن دوران هولناکی که خودش به آن «عصر ظلمت» نام می‌دهد. قرن بیستم از نظر او یکی از اعصار ظلمانی است و در توجیه این واقعیت از یک اصطلاح استفاده می‌کند. می‌گوید «ما در قرن بیستم وارد جهان مدرن شده‌ایم» این اصطلاحی است که خود هانا آرنت به کار می‌برد. اما منظور او از جهان مدرن آن مدرنیته یا آن تعابیر رایجی که ما از جهان مدرن داریم نبوده است. از نظر او جهان مدرنی که قرن بیستم تولید کرده است تهی کردن معنای سیاست و بوجود آوردن نوع تازه‌ای از خودکامگی یعنی توتالیترسم است. هانا آرنت می‌گوید «ما در طول تاریخ خودکامگی، استبداد، و دیکتاتوری بسیار داشته‌ایم اما توتالیترسم از یک جنس دیگر است و اگر نتوانیم این تفاوت را بین توتالیترسم و سایر انواع دیکتاتوری‌ها بشناسیم و نفهمیم که توتالیترسم یک پدیده جدید است، در معرض خطری قرار می‌گیریم که هرگز در طول تاریخ انسان در معرض چنین خطری نبوده است. توتالیترسم از نظر هانا آرنت تعطیل کردن سیاست است و در این تعطیل شدن سیاست هانا آرنت دو دسته را بسیار مقصر می‌داند. هانا آرنت کسانی را که زندگی‌شان نظر و روزانه، همان *Vita Contemplativa*، را برتر از زندگی «عمل و روزانه» همان *Vita Activa* می‌دانند، مقصر می‌داند. برای اینکه می‌گوید آن دسته از فیلسوفانی مثل افلاطون که فکر می‌کنند که حقیقت را نمی‌شود در جاودانگی این جهانی یا بشری جست، بلکه باید آنرا در چیزی ازلی و ابدی، چیزی و رای این جهان و فوق بشری پیدا کرد و فقط همین‌ها موضوعات تأمل فلسفی هستند، اینها ما را از زندگی عملی، از توجه به دیگران، از پدید آوردن و ساختن جهان مشترک باز می‌دارند. از نظر هانا آرنت جهانی که معنادار است جهان مشترک *Common World* است. جهان مشترک بین انسانهاست که در تعامل، در گفتگو، در آن چیزی که *action* (عمل) می‌نامد متبلور می‌شود. یک سوء تفاهم را اینجا رفع بکنم. هانا آرنت با نظرورزی و تأمل و یا تفکر مخالف نبود اما تأمل و تفکر را تأمل و تفکر در انتزاعات نمی‌دانست در چیزی ماوراء زندگی بشری نمی‌دانست. تأمل و تفکر در نظر او ایستادن، درنگ کردن، سنجیدن و بعد اقدام کردن بود. یعنی از نظر او فکر کردن و اندیشیدن در این مقام است که اهمیت پیدا می‌کند. و بنابراین آنهایی که در خود فرو می‌روند و چیزی را ماوراء آن جهان مشترک انسانی، آن چیزی که میان ما هست، در چیزی جز این جستجو می‌کنند، راه را برای تعطیلی ارتباط انسانی، راه را برای از میان بردن همبستگی انسانی هموار می‌کنند. و این اتفاقی است که در واقع در عالم سیاست و در عالم انسانی در قرن بیستم چیزی افتاده است. هانا آرنت برای تمیز توتالیترسم از سایر اشکال دیکتاتوری یا خودکامگی یا استبداد چهار عنصر را برمی‌شمارد. عنصر اول وجود

یک ایدئولوژی است که می‌تواند تمام تاریخ را توضیح بدهد. کل تاریخ انسانی را توضیح بدهد. و تمام اقدامات و سیاست‌هایی را که رژیم در پیش می‌گیرد، توجیه می‌کند. عنصر دوم حاکمیت وحشت مطلق است. حاکمیت وحشت مطلق به معنای از میان بردن هر نوع آزادی بیان، هر نوع دگراندیشی و هر نوع فعالیت فکری و ارتباط انسانی است. در واقع از این طریق به عنصر سوم می‌رسیم: از بین بردن امکان ارتباط طبیعی میان انسانها، حمله بردن به حوزه عمومی، به قلمرو عمومی، جایی که سیاست در گفتگو و ارتباط انسانی شکل می‌گیرد، و بعد حتی حمله بردن به حوزه خصوصی و به خلوت انسانها. و به این ترتیب است که عنصر سوم توتالیتراریسم ویران کردن پیوندهای طبیعی میان انسانهاست. آخرین و چهارمین عنصری که هانا آرنت برای توتالیتراریسم ذکر می‌کند. حکومت «بوروکراتیک» است که از آن به عنوان Government of nobody، حکومت هیچ کس، یاد می‌کند. یعنی شما نمی‌دانید که با چه کسی طرف هستید؛ به همین دلیل است که nobodyها، هیچکس‌ها، آیشان‌ها می‌توانند خودشان را با دستگاه توضیح بدهند. چون دیگر «کسی» نیستند، دیگر اراده‌ای از خود ندارند و فقط مهره‌ای در یک دستگاه هستند. برای همین است که در حکومت‌های توتالیتر دائماً از یک کل نامعلوم صحبت می‌شود. در آلمان، فولک در شوروی «پرولتاریا»، و در همه جا «توده مردم»، در همه جا «گروههای مردم»: مردم چنین می‌خواهند، مردم چنین می‌گویند، و با آن عنصر ایدئولوژیکی که پیشاپیش به این توده، به این کل نامعلوم آرزوهای دروغ‌آلوده است. خواسته‌ها و مطالباتی که مطالبات آنها نیست، مطالبات واقعی انسانی نیست و می‌شود به شکل شعار، به شکل یک حق مسلمی که معلوم نیست کجا است و چیست و حقنه می‌شود به آدم. اما اتفاقی که رخ می‌دهد در این میان، موقعی که حکومت توتالیتر ظاهر می‌شود، این است که انسانها، انسانهای جدا از هم می‌شوند. انسانهای منزوی و تک افتاده، یک mob، یک توده عظیمی که یک شعار را تکرار می‌کند، اما کوچکترین ارتباطی میانشان وجود ندارد. وقتی که سیل جمعیتی راه می‌افتد. گویی که بیانیهای قرائت می‌شود، خواسته‌هایی گفته می‌شود، احستنی گفته می‌شود. ولی این آدم‌ها واقعاً نمی‌دانند که با هم چه نسبتی دارند. هانا آرنت می‌گوید: اگر ما این عناصر توتالیتراریسم را بازنشاسیم از عناصر دیگری که در انواع دیگر دیکتاتوریاها هستند، در معرض باززایی این توتالیتراریسم در اشکال تازه‌تر هستیم. امروز رژیم شوروی از بین رفته است. امروز رژیم فاشیستی ایتالیا از بین رفته است. امروز هیتلری در کار نیست. اما آیا امکان بازتولید توتالیتراریسم در شکل تازه‌ای که برای ما ناشناخته است، وجود ندارد؟ هانا آرنت امروز به این درد ما می‌خورد. هانا آرنت با مشخص کردن این عناصر در نطفه، نشان دادن آنها، می‌خواهد ما را هشدار کند که نگذاریم چنین اتفاقی بیافتد. هانا آرنت حتی در دوره‌ای که در آمریکا می‌زیست و با همه احترامی که برای بنیان‌گذاران آمریکا قائل بود، (در واقع آنها را بزرگ‌ترین متفکرینی می‌دانست که به



● خشایار دبهیمی گفت: هانا آرنت برای انسان جز مسؤولیت فردی، مسؤولیت جمعی هم قائل بود. اما نه در این معنا که مسؤولیت جمعی می تواند ما را از مسؤولیت فردی مبرا کند و... (عکس از سالی بیدار وطن)

«Vita activa» اهمیت داده بودند، اجازه ظهور و بروز قلمرویی عمومی که در آن انسانها بتوانند «منحصر به فرد» بودنشان، استثنایی بودنشان و زیبایی زندگی متفاوتشان را بر همدیگر عرضه بکنند. اما امریکارا رو به سوی یک «پوپولیسم» می‌دید. امریکارا در معرض خطر پوپولیسم می‌دید. آرنست کتابی دارد به نام «بحران جمهوری» که همه آن مربوط به امریکاست. البته هانا آرنست هر جا که از «جمهوری» سخن می‌گوید منظورش republic در معنای فعلی‌اش نیست، بلکه می‌خواهد همان مفهوم باستانی res publica را القا کند. res publica مدنظر هانا آرنست همان جمهوری است که نمونه‌اش را در آتن باستان می‌توان یافت و ربطی به این ندارد که شکل حکومت انتخابی است و ریاست جمهوری دارد و دوره ریاست جمهوری محدود است. رسپوبلیکا جایی است که همه آدم‌ها با یکدیگر راجع به سیاست و سرنوشت وارد گفتگو می‌شوند. هیچ کس از زندگی عمومی کناره نگرفته است. سیاست تعطیل نشده است. شستشوی مغزی داده نمی‌شود. انسان را به سمت فقط مصرف نمی‌رانند، انسان‌ها حیوانات زحمت‌کشی نیستند که هیچ هدف دیگری جز بیشتر و بیشتر و بیشتر مصرف کردن ندارند و آن بخش مربوط به اخلاق، شأن و شرف انسانی را واگذار نمی‌کنند به یک عده بخصوص که آنها برایشان تصمیم بگیرند، به شرطی که علوفه‌مان را تأمین بکنند. اقتصاد در دوران یونان باستان، یعنی دورانی که الگوی هانا آرنست است، امری مربوط به خانواده است. امری است مربوط به حوزه خصوصی انسان که معاشش را آنجا تأمین می‌کند به در حوزه عمومی تعامل انسانی. حوزه عمومی، حوزه action (عمل) است. حوزه سیاست است. حوزه اقتصاد نیست. حوزه‌ای نیست که با وعده‌های اقتصادی شما را از مسوولیت‌هایتان معاف کنند. شما را از انسانیتان معاف کنند و بر شما حکومت بکنند و بگویند شما لازم نیست به فکر این چیزها باشید. ما معاشتان را تأمین می‌کنیم. ما هر قدر که رفاه بخواهید به شما می‌دهیم. و گویی که هدف انسان تبدیل می‌شود به رفاه و فقط بیشتر و بیشتر مصرف کردن. بنابراین آن دو وجهی که هانا آرنست به آنها حمله می‌برد و می‌خواهد اخلاق تازه‌ای را باب بکند و هشدار بدهد به ما، یکی سرمایه‌داری مصرف‌گراست و یکی توتالیتاریسم. و می‌گوید «اینها دورروی یک سکه هستند». هانا آرنست در مهم‌ترین کتاب فلسفی‌اش، «وضع بشری»، فعالیت انسانی را به سه دسته تقسیم می‌کند. می‌گوید یک زحمت است، Labor، فقط زحمت می‌کشیم. زحمت به معنای این است که بتوانیم بقایمان را تأمین بکنیم. آن قدری داشته باشیم که بخوریم که زنده بمانیم و زاد و ولد بکنیم - این چیزی است که ما اتفاقاً با حیوانات در آن مشترک هستیم. برای همین است انسانی را که تنها فعالیتی که دارد «زحمت» است اسمش را می‌گذارد «حیوان زحمت‌کش». نقطه بعدی که از این حدود تجاوز می‌کنیم و بخشی از انسانیت ما را بوجود می‌آورد، اسمش را می‌گذارد «کار». یعنی حوزه‌ای که ما در طبیعت دخل و تصرف می‌کنیم. ما خانه می‌سازیم برای خودمان، ما ابزار



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

می‌سازیم برای خودمان، ما وسایلی برای بهتر استفاده کردن از طبیعت و فراتر رفتن از حداقل تأمین بقا را برای خودمان فراهم می‌آوریم. این چیزی است که در عالم حیوانی اتفاق نمی‌افتد. حیوان ابزار ساز نیست. انسان ابزار ساز است و این را اسمش را می‌گذارد «انسان سازنده». انسانی که ساخت و ساز می‌کند. اما سومین حوزه‌ای که هانا آرنت به آن می‌پردازد و می‌گوید که کل شرف انسانی برگرفته از این حوزه است و مهمترین وجه تمایز انسان از حیوان که به انسان انسانیت‌اش را می‌بخشد «عمل» (action) است. «عمل» آن چیزی است که میان انسان و انسان اتفاق می‌افتد. «عمل» آن حوزه‌ای است که ما مهر، عاطفه، عقیده، و فکرمان را با هم رد و بدل می‌کنیم و اینجاست که ما به شرافت اصلی انسانیمان دست پیدا می‌کنیم. بنابراین فرق نمی‌کند که در چه جهتی و به چه صورتی ما را معاف کنند از این حوزه انسانی، چه در شکل یک سرمایه‌داری مصرف‌گرا باشد چه در شکل یک حکومت توتالیتر ایدئولوژیک. اگر ما را معاف بکنند از تصمیم‌گیری راجع به یافتن معنایی برای زندگی خودمان، در فردیت خودمان، در واقع انسانیت ما را از ما سلب کرده‌اند. اینجاست که می‌توان جدا شدن راه، هانا آرنت را از فردی مثل هایدگر دید. آقای فولادوند توضیح دادند در بیوگرافی هانا آرنت که هانا آرنت شاگرد هایدگر بود و معشوق هایدگر هم بود و تا پایان عمر هم مهر و عاطفه‌ای نسبت به او در دل داشت به لحاظ شخصی. اما به لحاظ سیاسی، به لحاظ اخلاقی در برابر هایدگر و در برابر همه آن نوع طرز تفکر افلاطونی بود آن طرز تفکری که به آن تفکر رمانتیک نام می‌دهد و می‌گوید «رمانتیک‌ها، همه‌اش می‌خواهند معنا را در دل خودشان در کُنه وجود خودشان پیدا کنند و بنابراین نمی‌توانند آن حقیقتی را که حقیقت مشترک میان انسانهاست دریابند. معنای مورد نظر آنها فقط معنایی برای خودشان است بی‌آنکه این معنا را به جهان مشترک انسانی بیاورند. برای همین است که «هایدگر» در دام نازیسم می‌افتد. «سارتر» با آن شروع از «اگزیستانسیالیسم» خودش و اینکه «دیگری دوزخ من» است. یعنی آزادی را فقط در عالم افراد دیدن، در جهان عالم انزوا خویشتن دیدن، به دفاع از استالینیسیم کشیده می‌شود. بنابراین هانا آرنت علی‌رغم اینکه با اگزیستانسیالیسم شروع می‌کند اما در اگزیستانسیالیسم او نوع دیگری از فردیت است که اهمیت پیدا می‌کند. فیلسوفان آلمانی هانا آرنت، کانت، ارسطو و یاسپرس بوده‌اند که در عین اولویت دادن به فرد به وظیفه انسانها در قبال انسانهای دیگر هم اهمیت می‌داده‌اند. هانا آرنت کتابی دارد به اسم Men of the Dark Times، انسانهای اعصار ظلمانی. در این کتاب می‌گوید که در آن زمانی که این تفکر، این شأن انسانی، از ما سلب شده است و توتالیتریسیم ارتباط انسانی را قطع کرده است قلمرو عمومی را در هم شکسته است. مسوولیت فردی، وظیفه فردی بالاتر می‌رود. می‌گوید در این زمان اعمال فردی ما «نوری در تاریکی است» می‌گوید اعمال فردی ما نوعی الگوی رفتاری به دست می‌دهد که می‌تواند نوری باشد در آن تاریکی که بر جهان انسانی ما چیره شده است و می‌تواند عامل مقاومت باشد. اگر



● خشایار دهبی از تفکر سیاسی و فلسفی هانا آرنت گفت



● دانشجویان رشته فلسفه در مراسم شب هانا آرنت

جهان ما جهان تحت سیطرهٔ ایشمانها بشود. فقط از طریق نظرورزی نمی‌شود در برابر آنها ایستادگی کرد. برای بازآفرینی همبستگی انسانی باید دست به اعمال بزرگ فردی زد اعمال بزرگ به معنای طلب شهادت یا استقبال از مرگ نیست. همچنانکه وقتی یاسپرس را مثال می‌آورد، یاسپرس خودش را به زیر تیغ نازی‌ها نداد. اما شرافتمندانه شرافت شخصی‌اش را در اعمالش نمودار و زنده نگه داشت. هرمان بروخ هم همین کار را کرد. هانا آرنت از هرمان بروخ یک جمله نقل می‌کند که خود بروخ آن را از کانت، از همان حکم مطلق کانتی برگرفته است و آن را به این شکل در آورده است: «حکم مطلق جاری میان انسانها، حق مسلم فریاد خواهی و وظیفهٔ مسلم فریادرسی است». این است آن پایهٔ اخلاقی که هانا آرنت در حوزهٔ سیاست می‌سازد. هانا آرنت مشهورترین کتابش و تأثیرگذارترین کتابش «ریشه‌های توتالیتاریسم» را با این جمله به پایان می‌برد و در واقع برای امروز ما به نوعی تکلیف و مسوولیت‌مان (چه فردی، چه جمعی) را یادآور می‌شود. جمله‌ای که از کتاب «اعمال رسولان» برگرفته است و در واقع منادی امید است برای زیستن در اعصار ظلمانی: «خود را ضروری مرسان زیرا که ما همه اینجا هستیم».



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی